

بررسی انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده فارسی و متناظر صوری-معنایی مرکب آن‌ها

سپیده عبدالکریمی*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: ۹۴/۱/۱۶

پذیرش: ۹۴/۴/۱۴

چکیده

پژوهش حاضر پژوهشی معنی‌شناختی است که به منظور بررسی معنایی فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب صوری-معنایی آن‌ها صورت گرفته است، تا مشخص شود از میان انواع گوناگون هم‌معنایی، کدام انواع میان فعل‌های یادشده برقرار است و کدام انواع میان آن‌ها برقرار نیست. در این بررسی، طرز تلقی نگارنده از فعل ساده و مرکب بیان شده و سپس، اشاره‌ای کلی به روش‌های ساخت افعال مرکب از متناظر ساده آن‌ها شده است. پس از آن، انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب معرفی شده‌اند. پس از بحثی کوتاه درباره انواع گوناگون هم‌معنایی، کوشش شده به صورت مستدل و با ارائه نمونه، انواع گوناگون هم‌معنایی مشخص شوند و اینکه کدام نوع یا انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار است. برای دستیابی به این هدف، آن گروه از فعل‌های ساده فارسی که دارای متناظرهای صوری-معنایی مرکب‌اند، از فرهنگ سخن برگرفته شده‌اند و پیکره موردبررسی را در این مختصر تشکیل داده‌اند. با بررسی این پیکره که ۳۶۲ فعل دارد و در انتها، در بخش پیوست آمده، مشخص شده است که هم‌معنایی مطلق و ضمنی میان فعل‌های یادشده نیست؛ اما سایر انواع هم‌معنایی میان آن‌ها برقرار است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل معنایی، هم‌معنایی، فعل ساده، فعل مرکب، متناظر صوری-معنایی.



۱. مقدمه

فعل مرکب در زبان فارسی از مباحث بحث‌برانگیز دستوری است که دست‌نویسان و زبان‌شناسان به بحث و بررسی درباره آن پرداخته‌اند و آن گروه از زبان‌پژوهانی که به وجود فعل مرکب در زبان فارسی قائل‌اند، معیارهای گوناگونی را برای تعریف فعل مرکب به‌دست داده‌اند. در پژوهش حاضر درباره معیارهای یادشده بحث نشده؛ زیرا نکاتی که بحث درباره آن‌ها در دستور کار نگارنده قرار داشته است، تعریف فعل مرکب را دربر نمی‌گرفتند. همچنین، درباره فعل‌های ساده‌ای که در ساختمان فعل مرکب سازۀ فعلی واقع شده‌اند، بحث نشده است (برای آگاهی بیشتر در این باره رک. عموزاده و بهرامی ۱۳۹۱: ۱۶۹-۱۹۱). با وجود این، از آنجا که طرز تلقی وی از فعل مرکب در پیشبرد مباحث مطرح در این مقاله مهم بوده، بخشی از این پژوهش به معرفی فعل مرکب اختصاص یافته است و پس از آن، به انواع تناظر میان فعل‌های ساده زبان فارسی و فعل‌های مرکبی که متناظر آن‌ها به‌شمار می‌رفته‌اند، اشاره شده است. سپس، با برشمردن انواع هم‌معنایی و اشاره به دیدگاه معنی‌شناسانی که آرای آن‌ها از پراچای‌ترین آرا در این باره بوده است، انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب‌صوری -معنایی آن‌ها بررسی شده است تا مشخص شود چه نوع یا نوعی از هم‌معنایی میان این گروه از فعل‌ها برقرار است. بنابراین، هدف اصلی نگارنده در این پژوهش آن بوده است که مشخص کند، کدام انواع هم‌معنایی میان افعال ساده و متناظر(های) صوری -معنایی مرکب آن‌ها وجود دارد. چنین می‌نماید که همه انواع هم‌معنایی جز هم‌معنایی مطلق و هم‌معنایی ضمنی میان فعل‌های مورد بررسی وجود داشته است. نتایج این پژوهش را می‌توان در آموزش معنی‌شناسی و نیز در آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان به‌کاربرد.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به اینکه فعل مرکب از مباحث بحث‌برانگیز دستور زبان فارسی است، پژوهش‌های انجام‌شده درباره آن نیز در میان پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی قابل‌ملاحظه است. فعل مرکب در آثار دست‌نویسان و زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ از میان آن‌ها می‌توان به کتاب *حلیه‌الانسان و حلیه‌اللسان* اثر ابن‌مهنّا، دانشمند

زمان تیمور لنگ و نیز آثار لازار^۱ (۱۹۵۷)، لمبتون^۲ (۱۹۶۶)، قریب و دیگران (۱۳۵۰)، ویندفور^۳ (۱۹۷۹)، همایون فرخ (۱۳۶۴)، خانلری (۱۳۷۳ و ۱۳۷۷)، گلدبرگ^۴ (۱۹۹۶ & ۲۰۰۴)، طباطبایی (۱۳۷۶)، وحیدیان کامیار (۱۳۷۸)، ماهوتیان (۱۳۷۸)، زاهدی (۱۳۸۰)، میس^۵ (۲۰۰۳)، فامیلی (۲۰۰۶)، مشکوة‌الدینی (۱۳۸۴)، دبیرمقدم (۱۳۸۴)، کریمی‌دوستان (۲۰۰۸)، مولر^۶ (۲۰۰۹)، ارکان (۱۳۸۶) و باطنی (۱۳۸۸) اشاره کرد.

۳. مفاهیم نظری

در این بخش، نگارنده موضع خود را درباره فعل ساده و مرکب در زبان فارسی مشخص کرده است تا به این ترتیب، مبنای تحلیل‌های ارائه‌شده در بخش‌های دیگر مقاله، برای خواننده روشن باشد.

۳-۱. فعل ساده و فعل مرکب

فعل ساده در این پژوهش فعلی در نظر گرفته شده است که به لحاظ واژی، یک واژه منفرد باشد و با واژه‌ای دیگر همراه نشده باشد. فعل ساده از نظر نگارنده، دارای ساختار تکواژی ساده نیست – یعنی تنها از یک تکواژ ساخته نشده است – اما چنان‌که پیش‌تر هم ذکر شد، از آنجا که با واژه‌ای دیگر از زبان همراه نیست، دستخوش افزایش یا کاهش معنایی قابل‌ملاحظه‌ای نیز نشده است. بنابراین، فعل ساده به لحاظ واژی، واژه‌ای منفرد است و به لحاظ معنایی، در عین حال که می‌تواند نمایانگر چندمعنایی در زبان باشد، به دلیل همراه‌نبودن با واژه‌ای دیگر، دستخوش افزایش یا کاهش معنایی قابل‌ملاحظه‌ای نشده است.

در این پژوهش، به پیروی از دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۵۰)، فعلی مرکب در نظر گرفته شده است که ساختمان واژی آن ساده نباشد. به بیان دیگر، فعل مرکب از نظر نگارنده فعلی است که حاصل همراه‌شدن واژه‌ای – که ممکن است متعلق به یکی از مقوله‌های دستوری گوناگون زبان، جز فعل باشد – با یکی از افعال ساده است. فعل ساده در این صورت، سازه فعلی نامیده می‌شود. سازه فعلی با توجه به مؤلفه‌های معنایی واژه‌ای که با آن همراه شده است، اغلب دستخوش کاهش معنایی^۷ می‌شود، البته مسأله افزایش معنایی^۸ سازه فعلی را نیز نباید از نظر دور داشت. در واقع، درباره برخی از فعل‌های مرکب زبان فارسی که سازه غیرفعلی



به‌کاررفته در آن‌ها، واژه‌های تابو به‌شمار می‌رود، با حذف واژه مذکور – یعنی سازه غیرفعلی – عنصر فعلی دستخوش افزایش معنایی می‌شود و کاربرد آن به‌تنهایی نیز، حالت تابو به‌خود می‌گیرد. بنابراین، به باور نگارنده کاربرد اصطلاح «فعل سنگین»^۱ دربرابر اصطلاح «سازه فعلی» دور از ذهن و مغایر با تحلیل‌های معنایی نیست و به‌این‌ترتیب، در مواردی که سازه فعلی دستخوش کاهش معنایی شود، با «فعل سبک»^۲ سروکار داریم و در مواردی که سازه فعلی دستخوش افزایش معنایی شود، با فعل سنگین سروکار داریم. برای دوری از کاربرد دو اصطلاح متفاوت و به‌دلیل تأثیرپذیری معنایی فعل به‌کاررفته در ساختمان فعل مرکب از سازه غیرفعلی، و نیز دیگر واحدهای زبانی هم‌نشین با آن بر روی محور هم‌نشینی، اصطلاح سازه فعلی به‌کار خواهد رفت. نکته‌ای که تأکید بر آن، در پایان این بحث ضروری می‌نماید، این است که در تحلیل‌ها، بدون درنظرگرفتن فعل‌های «بودن» و «شدن» به‌منزله سازه فعلی، به ادامه بحث پرداخته شده است. تلقی نکردن دو فعل «بودن» و «شدن» به‌منزله سازه فعلی، از آن‌رو است که پس از ساختن صفت مفعولی از هریک از افعال گذرای زبان فارسی و همراه کردن آن با یکی از دو فعل مذکور، و یا با همراه کردن یکی از واژه‌های متعلق به مقوله دستوری صفت با یکی از دو فعل یادشده، شمار فعل‌های مرکب فارسی به بی‌نهایت خواهد رسید و این امر، اصل محدودبودن واژه‌های یک زبان را در یک برهه زمانی معین، به چالش می‌کشد؛ زیرا همراه شدن صفت با دو فعل نام‌برده، منجر به تشکیل ساختی اسنادی می‌شود که در آن، فعل‌های «بودن» و «شدن»، نقش فعل ربطی^۳ را ایفا می‌کنند.

۲-۳. روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر

می‌توان روش‌های واژه‌سازی ذیل را انواع روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر با آن دانست.

۱. ستاک حال فعل ساده + سازه فعلی: افت [افتادن / افتیدن] + کردن ← افت کردن
۲. ستاک گذشته فعل ساده + e - + سازه فعلی: آغشت [آغشتن] + e - + کردن ← آغشته کردن
۳. ستاک حال فعل ساده + سازه فعلی: آمار [آماردن / آماریدن] + گرفتن ← آمار گرفتن
۴. ستاک حال فعل ساده + i - + سازه فعلی: آگاه [آگاهیدن / آگهیدن] + i - ← آگاهی

یافتن

۵. ستاک حال فعل ساده + ستاک حال سازه فعلی ۱ + $-i$ + سازه فعلی ۲: آمار [آماردن] / آماریدن] + گیر [گرفتن] + $-i$ + کردن ← آمارگیری کردن
۶. ستاک گذشته فعل ساده + $-e$ + i + سازه فعلی: رسید [رسیدن] + $-e$ + i + $-(g)$ + کردن ← رسیدگی کردن
۷. ستاک حال فعل ساده + پسوند $-eš$ + سازه فعلی: آموز [آموختن] + $-eš$ + دادن / دیدن ← آموزش دادن / آموزش دیدن
۸. ستاک حال فعل ساده + $-ân$ + سازه فعلی: آویز [آویختن] + $-ân$ + کردن ← آویزان کردن
۹. ستاک حال فعل ساده + $-e$ + سازه فعلی: انگیز [انگیزیدن] + $-e$ + دادن ← انگیزه دادن
۱۰. ستاک حال فعل ساده + $-i$ + سازه فعلی: تند [تندیدن] + $-i$ + کردن ← تندی کردن
۱۱. حرف اضافه + ستاک حال فعل ساده + سازه فعلی: به + انجام [انجامیدن] + رساندن ← به انجام رساندن
۱۲. حرف اضافه + ستاک گذشته فعل ساده + سازه فعلی: به + تاخت [تازاندن] + آوردن ← به تاخت آوردن
۱۳. حرف اضافه + مصدر فعل ساده + سازه فعلی: به + تاختن [تازاندن] + آوردن ← به تاختن آوردن
۱۴. حرف اضافه + ستاک حال فعل ساده + پسوند $-eš$ + سازه فعلی: به + چرخ [چرخاندن] / چرخانیدن] + $eš$ + آوردن ← به چرخش آوردن
۱۵. ستاک حال فعل ساده + پسوند صفت ساز $-ande$ + پسوند اسم ساز $-(g)i$ + سازه فعلی: بخش [بخشیدن] + $-(g)i$ + $-ande$ + کردن ← بخشندگی کردن
۱۶. ستاک گذشته فعل ساده + o + ستاک حال فعل ساده + سازه فعلی: پخت [پختن] + o + پز [پختن] + کردن ← پخت و پز کردن
۱۷. مصدر فعل ساده + سازه فعلی: تاختن [حمله و هجوم بردن] + آوردن ← تاختن آوردن
۱۸. ستاک حال فعل ساده + ستاک حال فعل ساده + سازه فعلی: خر [خریدن] + خر



[خریدن] + کردن ← خرخر کردن

۱۹. ستاک گذشته فعل ساده + -âr + سازۀ فعلی: کشت [کشتن] + -âr + کردن ← کشتار

کردن

شاید چنین نماید که ارائه این ساخت‌ها، به‌ویژه در پژوهش حاضر، توضیح واضح‌تر باشد. نگارنده صرفاً سعی بر آن داشته است تا از این راه، به‌صورت کوتاه، به ذکر مطالبی بپردازد که گویی طرح آن در پژوهشی مرتبط با افعال ساده و مرکب فارسی ضرورت دارد.

۳-۳. انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب فارسی معاصر معیار

با توجه به نوع ارتباط معنایی و ساختارهای میان فعل‌های ساده و مرکب، می‌توان سه نوع تناظر میان این فعل‌ها در نظر گرفت. در حالت نخست، صرفاً تناظر صوری میان فعل‌های ساده و افعال مرکب مرتبط با آن‌ها دیده می‌شود. در این حالت، تصور ارتباط تنگاتنگ معنایی میان افعال ساده و متناظر مرکب آن‌ها دور از ذهن می‌نماید. مانند دو فعل ساده و مرکب «دیدن» و «دید زدن» که نمی‌توان «دید زدن» را معادل معنایی یا هم‌معنی «دیدن» در نظر گرفت. هرچند نمی‌توان منکر وجود رابطه معنایی میان این دو فعل شد؛ میان این دو فعل قطعاً ارتباطی ساختارهای وجود دارد، یعنی می‌توان روند ساخته شدن «دید زدن» را از «دیدن» از دیدگاه ساختارهای پی‌گرفت و توصیف کرد. بنابراین، آن‌ها را متناظرهای صوری یکدیگر می‌دانند. در حالت دوم، می‌توان میان یک فعل ساده و متناظر مرکب آن ارتباطی معنایی قائل شد، بدون اینکه ارتباطی ساختارهای میان دو فعل وجود داشته باشد. برای نمونه، می‌توان دو فعل «آفریدن» و «هست کردن»/ «خلق کردن» را آورد که متناظرهای معنایی یکدیگراند؛ اما ارتباط ساختارهای میان این دو صورت زبانی وجود ندارد. بنابراین، آن‌ها را متناظرهای صوری یا صوری-معنایی یکدیگر نمی‌دانند؛ بلکه متناظرهای معنایی به‌شمار می‌آورند. در حالت سوم، می‌توان میان فعل ساده و متناظر مرکب آن، هم به وجود ارتباط صوری قائل شد و هم به وجود ارتباط معنایی؛ مانند دو فعل «آزمودن» و «آزمون کردن» که افزون‌بر داشتن ارتباط صوری، دارای ارتباط معنایی نیز هستند و از همین‌رو، می‌توان آن‌ها را متناظرهای صوری-معنایی یکدیگر دانست. بنابر آنچه گفته شد، سه گونه تناظر میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب آن‌ها می‌توان در نظر گرفت که عبارت‌اند از تناظر صوری، تناظر معنایی و تناظر صوری-معنایی.

۳-۴. هم‌معنایی و انواع آن

با توجه به تقسیم‌بندی انواع هم‌معنایی از دیدگاه معنی‌شناسان، روشن است که معیارهای آنان برای به‌دست‌دادن طبقه‌بندی‌های مذکور عیناً منطبق بر یکدیگر نیستند. صفوی (۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹) هم‌معنایی را به انواع بافت‌مقید^{۱۲}، تحلیلی^{۱۳} و ضمنی^{۱۴} تقسیم می‌کند و بر این باور است که در هم‌معنایی بافت‌مقید، دو واژه در بافتی خاص می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند و به‌جای هم به‌کار روند. در هم‌معنایی تحلیلی یک واژه با عبارتی که در بردارنده مؤلفه‌های معنایی آن واژه است، هم‌معنی به‌شمار می‌آید و درنهایت، در هم‌معنایی ضمنی، دو یا چند واژه را می‌توان هم‌معنی ضمنی تلقی کرد، در صورتی‌که برای آن‌ها یک معنی ضمنی در نظر گرفته شود که در آن معنی ضمنی با یکدیگر اشتراک داشته باشند. لاینز (۱۳۹۱: ۹۲) انواع هم‌معنایی را نسبی^{۱۵}، تقریبی^{۱۶} و مطلق^{۱۷} می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که هم‌معنایی نسبی و هم‌معنایی تقریبی را نباید یکی پنداشت. هم‌معنایی نسبی با التفات به مسئله شمول معنایی تعریف می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که اگر دو واژه در رابطه شمول معنایی متقارن قرار داشته باشند، هم‌معنی نسبی به‌شمار می‌روند. صفوی (۱۳۹۱: ۳۶) در تعریف هم‌معنایی نسبی می‌نویسد: «اگر X زیرشمول Y باشد و Y نیز زیرشمول X قرار گیرد، X و Y هم‌معنی نسبی‌اند.» درباره هم‌معنایی تقریبی باید توجه داشت که این رابطه مفهومی با التفات به مسئله حوزه‌های معنایی^{۱۸} تعریف می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که دو واژه که در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند، دست‌کم در یکی از مؤلفه‌های معنایی‌شان با هم متفاوت‌اند و همین امر سبب می‌شود، دو واژه‌ای را که با هم هم‌معنی تقریبی‌اند، نتوان در همه بافت‌ها جایگزین یکدیگر کرد. براساس تعاریف ارائه‌شده از هم‌معنایی، می‌توان به این نتیجه رسید که دو واژه را که هم‌معنی بافت‌مقید و یا هم‌معنی ضمنی تلقی می‌شوند، می‌توان هم‌معنی‌های تقریبی به‌شمار آورد؛ زیرا هنگامی که در بافتی خاص می‌توان دو یا چند واژه را هم‌معنی بافت‌مقید یکدیگر به‌شمار آورد، آن دو یا چند واژه در آن بافت خاص دارای دست‌کم یک مؤلفه معنایی مشترکی هستند؛ اما درعین‌حال، دست‌کم یک معنی وجود خواهد داشت که آن دو یا چند واژه در آن معنی با یکدیگر متفاوت خواهند بود و همین تفاوت سبب می‌شود، آن‌ها هم‌معنی‌های تقریبی به‌شمار روند. افزون‌بر هم‌معنایی بافت‌مقید، هم‌معنایی ضمنی را نیز می‌توان گونه‌ای از هم‌معنایی تقریبی دانست؛ زیرا در هم‌معنایی ضمنی معنی ضمنی‌ای که برای دو یا چند



واژه در نظر گرفته می‌شود، تنها معنی مشترک آن واژه‌ها به‌شمار می‌رود و سایر معانی آن واژه‌ها با یکدیگر متفاوت خواهد بود. برای نمونه، دو واژه «یک» و «بیست» تنها زمانی با هم هم‌معنی‌اند که معنی ضمنی «عالی» برای آن‌ها مدنظر باشد؛ معنی‌ای که برای هریک از دو واژه یادشده معنی ضمنی به‌شمار می‌رود و بدون در نظر گرفتن این معنی ضمنی به‌عنوان معنی مشترک برای آن‌ها، این دو واژه هم‌معنی یکدیگر به‌شمار نمی‌آیند. لاینز (۱۳۹۱: ۱۹۰) گونه دیگری از هم‌معنایی را با نام هم‌معنایی توصیفی^{۱۹} معرفی می‌کند و بر این باور است که اگر شمول معنایی را استلزام یک‌سویه^{۲۰} در نظر بگیریم، آن‌گاه، زمانی می‌توانیم بگوییم با هم‌معنایی توصیفی سروکار داریم که استلزام، دوسویه^{۲۱} باشد. آنچه در نظر نگارنده بایسته تأکید است، اینکه اگر دو یا چند واژه، هم‌معنی توصیفی باشند، هم‌معنی مطلق به‌شمار نمی‌روند؛ زیرا شرط سومی که لاینز (همان: ۹۲-۹۳) برای هم‌معنایی مطلق در نظر می‌گیرد، الزاماً محقق نمی‌شود و دلیل این امر آن است که بافت یا بافت‌هایی وجود دارند که هم‌معنی‌های توصیفی نمی‌توانند در آن‌ها جایگزین یکدیگر شوند و این محدودیت، خود، ناشی از تفاوت معنی عاطفی واژه‌هایی است که هم‌معنی توصیفی‌اند. بنابراین، هم‌معنایی تحلیلی گونه‌ای از هم‌معنایی نسبی است. گونه دیگری هم‌معنایی نسبی را می‌توان رابطه مفهومی شمول معنایی دانست که منجر به پدید آمدن استلزام معنایی میان دو جمله می‌گردد؛ هرچند که این استلزام یک‌سویه خواهد بود، نه دوسویه. کروز (۲۰۰۴: ۱۵۴) هم‌معنایی دو واحد زبانی را میزان بیشتر شباهت‌های معنایی آن‌ها نسبت به تفاوت‌های معنایی‌شان می‌داند. او انواع هم‌معنایی را در سه گروه قرار می‌دهد و به وجود سه نوع هم‌معنایی با نام‌های هم‌معنایی مطلق، هم‌معنایی گزاره‌ای^{۲۲} و هم‌معنایی تقریبی قائل است. کروز (همانجا) در وجود مطلق تردید می‌کند و بر این باور است که وجود دو واحد زبانی که هم‌معنی مطلق یکدیگر باشند، اگر ناممکن نباشد، بسیار نادر است. او هم‌معنایی گزاره‌ای را با التفات به مسأله استلزام معنایی تعریف می‌کند؛ به این ترتیب که دو واحد زبانی اگر هم‌معنی گزاره‌ای باشند، می‌توانند در هر عبارتی به جای هم به کار روند و هنگامی که آن عبارت با شرایط مشروط به صدق محک بخورد، ارزش صدق یا کذب آن با جایگزینی آن دو واحد زبانی تغییر نخواهد کرد؛ یعنی اگر یک جفت هم‌معنی گزاره‌ای داشته باشیم که یکی از این جفت در یک جمله به کار رود و دیگری در جمله‌ای دیگر، آن‌گاه آن دو جمله در رابطه استلزام معنایی با یکدیگر قرار

خواهند گرفت. او معتقد است تفاوت‌های معنایی دو واحد زبانی که هم‌معنی تقریبی یکدیگر به‌شمار می‌روند، باید یا کمینه^{۲۳} باشند یا در پس‌زمینه^{۲۴} قرار داشته باشند. لُیبر (2002: 46) هم‌معنایی را یکسانی معنی می‌داند و بر این باور است که هم‌معنایی به معنی واقعی کلمه هم‌معنایی کامل یا تام^{۲۵} خواهد بود که در این صورت، تقریباً هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود. اگر دو واحد زبانی هم‌معنای تام باشند، باید دارای معنی بیانی، اجتماعی و توصیفی یکسان و برابر باشند؛ در غیر این صورت، دو واژه هم‌معنی نسبی^{۲۶} خواهند بود. پالمر (۱۳۹۱: ۱۰۵) هم‌معنایی را یکسانی معنا می‌داند؛ اما در عین حال بر این باور است که هم‌معنایی واقعی میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً دارای یک معنی نیستند (همان: ۱۰۷). درباره انواع هم‌معنایی در این بخش، به دو دلیل توضیح داده شده است؛ نخست اینکه تحلیل داده‌های مورد بررسی بر اساس این نوع از روابط مفهومی انجام گرفته است و دوم اینکه هم‌معنایی، چنان‌که پیش‌تر نیز ذکر شده است، از مباحثی است که معنی‌شناسان درباره آن نظراتی ارائه کرده‌اند که متمایز از هم و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند.

۴. تحلیل داده‌ها

هدف این پژوهش بررسی انواع هم‌معنایی، صرفاً میان فعل‌های ساده و مرکبی که متناظرهای صوری - معنایی یکدیگر به‌شمار می‌رفته‌اند، بوده است. محدود کردن پژوهش، به بررسی چنین پیکره‌ای به این دلیل بوده است که نخست، انواع گوناگون هم‌معنایی میان فعل‌های مرکب و ساده متناظر مشاهده شود و دوم، برای محدود کردن پیکره مورد بررسی، با توجه به محدودیت حجم مقاله، می‌بایست صرفاً گروهی از افعال مرکب بررسی شوند. این گروه از افعال مرکب ویژگی مورد نظر در بررسی حاضر را نشان داده‌اند. به این منظور، فعل‌های ساده‌ای که شمار آن‌ها به ۳۶۳ فعل رسیده و دارای متناظر صوری - معنایی مرکب (رک ۲- ۳) بوده‌اند از فرهنگ سخن استخراج شده‌اند. این فهرست ۳۶۳ عضوی به صورت پیوست در انتهای مقاله آمده است. در زیربخش‌های دیگر برقراری یا عدم برقراری هریک از انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده و متناظرهای صوری - معنایی مرکب آن‌ها به صورت مستقل بررسی شده است.

۴-۱. هم‌معنایی مطلق / تام

پس از بررسی پیکره‌تهیه‌شده از افعال ساده فارسی و متنظرهاى صورتی - معنایی مرکب آن‌ها و نیز، بنابر آنچه در بخش ۲-۴ درباره هم‌معنایی و انواع آن مطرح شد، می‌توان به این نتیجه رسید که هم‌معنایی مطلق یا تام میان هیچ‌یک از فعل‌های ساده و متناظر(های) صورتی - معنایی مرکب آن‌ها وجود ندارد؛ مهم‌ترین دلیل عدم مشاهده هم‌معنایی مطلق میان فعل‌های یادشده آن است که نظام زبان فارسی همه این فعل‌ها را در خود نگه‌داشته است و هیچ‌یک را به دلیل وجود دیگری بیرون نرانده است. این امر به‌نوبه خود مؤید آن است که هر یک از واحدهای این نظام زبانی ارزش^{۲۷} ویژه خود را دارند. ارزش ویژه هر واحد زبانی همان نقشی است که آن واحد در نظام زبان ایفا می‌کند. هم‌معنایی مطلق نه تنها میان افعال ساده و متناظرهای صورتی - معنایی مرکب آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه میان هیچ دو واحد زبانی‌ای که هم‌معنی تلقی شوند، نیز موجود نیست. دلیل این ادعا، افزون‌بر مواردی که صفوی (۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۱۰) برمی‌شمارد، باقی‌ماندن واحدهای زبانی یادشده در نظام زبان است که هم‌پای هم به حیات خود در این نظام ادامه می‌دهند و این نکته خود، از ایفای نقش‌های متفاوت توسط آن‌ها حکایت می‌کند. اگر قرار بود دو واحد درون نظام یک زبان، نقش‌های عیناً یکسانی ایفا کنند و به‌بیان‌دیگر، ارزش عیناً یکسانی داشته باشند، برخلاف صرفه اقتصادی می‌بود که هر دو واحد هم‌پای هم درون نظام زبان به حیات خود ادامه دهند. بنابراین چنان‌که مشهود است، با وجود آنکه فعل‌های ساده مورد بحث با متناظرهای صورتی - معنایی خود درجاتی از هم‌پوشانی معنایی را نشان می‌دهند، این هم‌پوشانی به هیچ‌روی کامل نیست. یکی از دلایل عدم هم‌پوشانی کامل معنایی، تعلق دو فعل ساده و متناظر صورتی - معنایی آن به دو گونه زمانی متفاوت است. برای نمونه، دو فعل «خستن» و «خسته کردن» با صرف نظر از معنی «مجروح / زخمی کردن» که امروزه دیگر رایج نیست، در معنی «سبب از دست رفتن توان و انرژی کسی شدن» به جای یکدیگر به کار نمی‌روند؛ زیرا فعل «خستن» نزد فارسی‌زبانان، برخلاف «خسته کردن» به گونه زبانی‌ای کهن تعلق دارد و امروزه دیگر در گونه معاصر معیار زبان فارسی به کار نمی‌رود. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به دو فعل «آلودن» و «آلوده کردن» اشاره کرد که بسامد کاربردی فعل «آلودن» در گونه زبانی ادبی به مراتب بالاتر است و در مقابل، «آلوده کردن» در زبان خودکار از بسامد کاربردی بالاتری برخوردار است. درباره دو فعل «آویختن» و «آویزان

کردن» نیز می‌توان به این نتیجه رسید که «آویختن» در گونه نوشتاری زبان فارسی بسامد کاربردی بیشتری دارد؛ درحالی‌که در گونه گفتاری زبان فارسی از بسامد کاربردی بالایی برخوردار نیست و در بافت‌ها، جای خود را به فعل «آویزان کردن» می‌دهد.

۲-۴. هم‌معنایی تقریبی

اگر وجود هم‌معنایی تقریبی را نتیجه وجود بافت‌هایی دانست که امکان کاربرد یکی از جفت‌های هم‌معنی در دست‌کم یکی از آن‌ها وجود نداشته باشد، آنگاه با توجه به پیکره افعال ساده فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها، می‌توان دریافت، بافت‌هایی وجود دارند که دست‌کم در یکی از آن‌ها امکان کاربرد یکی از متناظرها - خواه ساده و خواه مرکب - وجود ندارد و بنابراین، بر اساس ادعایی که در آغاز همین بخش مطرح شد، می‌توان نوع هم‌معنایی موجود میان این متناظرها را هم‌معنایی تقریبی دانست؛ زیرا دامنه باهم‌آیی آن‌ها عیناً منطبق بر یکدیگر نیست. اگر به‌عنوان نمونه، فعل‌های «چروکاندن»، «چروک کردن» و «چروک دادن» در نظر گرفته شوند، می‌توان دید که نخستین تفاوت کاربردی میان آن‌ها این است که دو فعل مرکب «چروک کردن» و «چروک دادن» بسامد کاربردی بیشتری نسبت به فعل ساده «چروکاندن» دارند. دلیل این امر را می‌توان شفافیت معنایی بیشتر دو فعل یادشده نسبت به متناظر صوری-معنایی ساده آن‌ها دانست که همین امر، به‌طورکلی، کاربرد بیشتر فعل‌های مرکب را نسبت به فعل‌های ساده در گونه غیررسمی زبان فارسی توجیه‌پذیر می‌کند. شفافیت معنایی بیشتر درباره افعال مرکب به این دلیل وجود دارد که جزو فعلی فعل مرکب درباره جزو غیرفعلی، توضیح می‌دهد و آن را از نظر معنایی محدود می‌کند؛ درحالی‌که چنین توضیح محدودکننده معنی درباره افعال ساده وجود ندارد. افزون‌براین، با دقت به نوع مفعولی که با دو فعل «چروک کردن» و «چروک دادن» به‌کار می‌رود نیز، می‌توان به این نتیجه رسید که این دو فعل رفتار نحوی متفاوتی را از خود نشان می‌دهند؛ به‌این‌ترتیب که مفعول فعل «چروک کردن» صریح است، حال آنکه مفعول فعل «چروک دادن» می‌تواند هم صریح باشد و هم حرف‌افزافه‌ای؛ یعنی ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «چروک کردن» را یک گروه اسمی پر می‌کند؛ درحالی‌که ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «چروک دادن» را هم یک گروه حرف‌افزافه‌ای و هم یک گروه اسمی می‌تواند پر کند. همین تفاوت‌ها به‌تنهایی برای باقی‌ماندن



هر سه فعل در نظام زبان فارسی کفایت می‌کنند و افزون‌براین، همین مسئله سبب می‌شود این افعال از دیدگاه نحوی - معنایی دامنه باهم‌آیی^{۲۸} متفاوتی نیز داشته باشند؛ یعنی، تفاوت رفتار نحوی دو فعل از یک‌سو، و تفاوت دامنه باهم‌آیی آن‌ها از سوی دیگر، سبب می‌شود بتوان به این نتیجه رسید که فعل «چروک کردن» با مفعول حرف‌افزای باهم‌آیی ندارد. بنابراین، ملاحظه می‌شود که میان این فعل‌ها هم‌معنایی تقریبی برقرار است. دو فعل «بخشودن/ بخشاییدن» و «بخشایش آوردن» نیز همین رفتار نحوی متفاوت را از خود نشان می‌دهند؛ به این ترتیب که ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «بخشودن/ بخشاییدن» را گروه اسمی‌ای پر می‌کند که دارنده نقش دستوری مفعول صریح در جمله خواهد بود؛ اما ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «بخشایش آوردن» را یک گروه حرف‌افزای پر می‌کند. بنابراین، می‌توان دید که به دلیل رفتار نحوی متفاوت این دو فعل که ناشی از ویژگی‌های متفاوت معنایی این دو است، فعل «بخشودن/ بخشاییدن» با گروه اسمی باهم‌آیی دارد، حال آنکه فعل «بخشایش آوردن» با گروه اسمی باهم‌آیی ندارد و به جای آن با گروه حرف‌افزای باهم‌آیی دارد؛ به این ترتیب که «کسی را بخشودن/ بخشاییدن» در زبان فارسی به‌کار می‌رود؛ اما «کسی را بخشایش آوردن» امکان کاربرد نمی‌یابد و باید به جای آن «بر کسی بخشایش آوردن» را به‌کار برد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌توان به فعل‌های «پیوستن» و «پیوند زدن» اشاره کرد که اولی درباره دو گیاه امکان کاربرد نمی‌یابد؛ اما درباره دومی، چنین امکانی وجود دارد. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان دو جمله زیر را به عنوان نمونه در نظر گرفت:

۱. باید این دو گیاه را به هم پیوند بزنیم.

۲. باید این دو گیاه را به هم بپیوندیم.

همان‌طور که مشهود است، باهم‌آیی «پیوند زدن» و «گیاه»، در زبان فارسی معمول می‌نماید؛ حال آنکه باهم‌آیی «پیوستن» و «گیاه» در جمله ۲، با وجود آنکه این دو فعل متناظرهای معنایی یکدیگر به‌شمار می‌آیند، معمول و مصطلح نمی‌نماید.

از آنجا که هم‌معنایی بافت‌مقید و ضمنی (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹) را براساس توضیحات بخش ۲-۴، می‌توان گونه‌هایی از هم‌معنایی تقریبی به‌شمار آورد و نیز با توجه به شرایط برقراری هم‌معنایی تقریبی میان دو یا چند واحد زبانی از نگاه کروز (2004: 157)، می‌توان این فعل‌ها را افزون‌بر هم‌معنایی‌های تقریبی، هم‌معنایی‌های بافت‌مقید نیز به‌شمار آورد؛

زیرا تنها در بافت‌هایی خاص می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند؛ به‌گونه‌ای که معنی، دستخوش تغییر قابل‌ملاحظه‌ای نشود. برقراری هم‌معنایی ضمنی میان این فعل‌ها منتفی است؛ مگر اینکه برای آن‌ها معنی ضمنی‌ای در نظر گرفته شود و این افعال در آن معنی ضمنی با یکدیگر اشتراک داشته باشند.

۳-۴. هم‌معنایی نسبی

تعریف هم‌معنایی نسبی با التقات به شمار معانی یک واحد زبانی صورت می‌پذیرد؛ به این ترتیب که اگر شمار معانی گوناگون دو واحد زبانی را در نظر بگیریم، آن دو واحد زبانی دست‌کم در یکی از معانی‌شان با یکدیگر تفاوت دارند یا تعداد این معانی درباره آن دو واحد زبانی متناظر نیست. بنابراین، اگر دو واحد زبانی در یک بافت زبانی معین به‌کار روند و آن بافت از نظر معنایی مبهم شود، می‌توان دریافت که میان تعداد معانی آن دو واحد زبانی تناظر یک‌به‌یک وجود ندارد و بنابراین، میان آن‌ها هم‌معنایی نسبی برقرار است؛ زیرا تفاوت در یک جنبه از جنبه‌های متعدد معنایی آن‌ها چنین ابهامی را به‌وجود آورده است. به‌عنوان نمونه، با دقت به دو فعل «جوشاندن» و «جوش دادن» می‌توان دریافت که میان این دو فعل هم‌معنایی نسبی برقرار است. نمونه‌های زیر این نکته را روشن‌تر نشان می‌دهند.

۳. باید گلم‌ها رو اول به‌کم بجوشونیم.

۴. باید گلم‌ها رو اول جوش بدیم.

با دقت به جمله‌های ۳ و ۴ می‌توان دریافت که «جوشاندن» و «جوش دادن» هم‌معنی به‌شمار می‌روند؛ اما درباره دو جمله زیر وضعیت بر همین منوال نیست:

۵. باید این زنجیرهای طلا رو اول به جوش بدم.

درباره نمونه ۵ نمی‌توان اطمینان حاصل کرد که منظور گوینده از «جوش دادن» متصل کردن دو بخش جداشده زنجیرهای طلا بوده است، یا چنان‌که در میان طلافروشان رایج است، ریختن زنجیرها در یک ظرف حاوی آب و پودر شوینده و جوشاندن آن‌ها در مخلوط آب و مواد شوینده به‌منظور جرم‌زدایی و براق‌کردن زنجیرها مدنظر او قرار داشته است. ابهام جمله اخیر نشان‌دهنده آن است که «جوش‌دادن» دست‌کم یک معنی بیشتر از «جوشاندن» دارد و همین امر ابهام این جمله را به‌وجود آورده است. از نمونه‌های دیگر



می‌توان به افعال «خاراندن» و «خارش دادن» اشاره کرد. نخست، جمله‌های زیر را برای نمونه در نظر می‌گیریم:

۶. این پارچه زبر زخم را می‌خاراند.

۷. این پارچه زبر زخم را خارش می‌دهد.

جمله ۷ از ابهامی برخوردار است که در نتیجه کاربرد فعل «خارش‌دادن» در جمله به وجود آمده است. جمله ۷، دست‌کم بنابر شم زبانی نگارنده، می‌تواند دو تعبیر یا دو خوانش معنایی داشته باشد و آن دو تعبیر این است که در یک حالت، پارچه موجب برطرف‌شدن احساس خارش از روی زخم می‌شود و در حالت دوم، روی زخم ایجاد خارش می‌کند. بنابراین، می‌توان دید که میان «خاراندن» و «خارش دادن» نیز تناظر یک‌به‌یک معنایی وجود ندارد.

۴-۴. هم‌معنایی گزاره‌ای

با توجه به آنچه در بخش ۲-۴ گفته شد، هم‌معنایی گزاره‌ای با التفات به مسئله استلزام معنایی تعریف می‌شود. بنابراین، میان افعال پیکره‌تهیه‌شده، می‌توان به وجود هم‌معنایی گزاره‌ای قائل شد؛ زیرا برای نمونه، می‌توان دید که میان دو فعل «خندانن» و «به‌خنده‌آوردن» هم‌معنایی گزاره‌ای برقرار است و این دو جمله در رابطه استلزام معنایی با یکدیگر قرار دارند؛ بنابراین، در صورتی که یکی از این دو جمله صادق باشد، دیگری نیز صادق است و در صورتی که یکی کاذب باشد، دیگری نیز از ارزش کذب برخوردار خواهد بود. در نظر گرفتن هم‌معنایی گزاره‌ای میان این متناظرها مشروط بر آن است که این افعال با توجه به معانی مشترکشان هم‌معنی به‌شمار آیند و آن معنی یا معانی‌ای که وجه افتراق دو فعل به‌شمار می‌روند، مدنظر قرار نگیرد (ر.ک. ۳-۳).

۴-۵. هم‌معنایی تحلیلی / توصیفی

همان‌گونه که در بخش ۲-۴ اشاره شد، هم‌معنایی تحلیلی با التقات به مؤلفه‌های معنایی تعریف می‌شود و در واقع با آنچه لاینز (۱۳۹۱: ۹۶-۹۷) زیر عنوان هم‌معنایی توصیفی معرفی می‌کند، قابل‌مقایسه است و تا حد بسیاری هم‌پوشانی دارد. از آنجا که در این نوع از هم‌معنایی، با توصیف معنایی یک واحد زبانی سروکار داریم و در واقع، این نوع هم‌معنایی میان یک واحد زبانی و عبارتی که توصیف آن به‌شمار می‌رود، برقرار است، می‌توان دید که هم‌معنایی توصیفی میان فعل‌های ساده و متناظر صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار می‌کند؛ برای نمونه، اگر فعلی مانند «هراسیدن» در نظر گرفته شود، می‌توان میان این فعل و فعل مرکب «هراس‌داشتن» که متناظر صوری-معنایی مرکب آن است، به وجود هم‌معنایی تحلیلی یا توصیفی قائل بود؛ زیرا متناظر صوری-معنایی مرکب آن، توصیفی برای این فعل ساده به‌شمار می‌رود و از همین‌رو، از شفافیت معنایی بیشتری نسبت به متناظر ساده خود برخوردار است. به بیان دیگر، فعل مرکب «هراس‌داشتن» از نظر معنایی شفاف‌تر از فعل ساده «هراسیدن» است (ر.ک. ۲-۳) و می‌تواند توصیفی از معنی «هراسیدن» به‌شمار رود. این توصیف معنایی در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی ملموس‌تر می‌نماید؛ یعنی «هراس» شیئی در نظر گرفته می‌شود که فرد هراسیده آن را نزد خود دارد. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به دو فعل «رهیدن» و «رهایی یافتن» اشاره کرد و مدعی شد متناظر صوری-معنای مرکب، یعنی «رهایی یافتن» توصیفی از معنی فعل ساده «رهیدن» به‌دست می‌دهد؛ به این ترتیب که رهایی پدیده‌ای ملموس در نظر گرفته می‌شود که فرد فاقد آن، آن را می‌یابد.

۵. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوششی معنی‌شناختی برای بررسی انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها بود. به این منظور، نخست، طرز تلقی نگارنده از فعل ساده و مرکب توضیح داده شد و پس از بررسی اجمالی انواع روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر، درباره انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده و مرکب توضیح داده شد و آشکار شد مراد از کاربرد اصطلاح متناظر صوری-معنایی چه بوده است. پس از آن انواع هم‌معنایی از نگاه معنی‌شناسانی تعریف شد که آرای آن‌ها از پراجاع‌ترین



آرا در این زمینه بوده است. پس از مقایسه دیدگاه این زبان‌شناسان درباره مسئله هم‌معنایی، انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها تحلیل شد و نتیجه اینکه میان این افعال، هم‌معنایی مطلق و هم‌معنایی ضمنی دیده نشد. مهم‌ترین دلیل عدم وجود هم‌معنایی مطلق ایفای نقش‌های معنایی گوناگون افعال مورد بررسی و در نتیجه، تعلق آن‌ها به گونه‌های زبانی مختلف در نظر گرفته شد. دلیل عدم مشاهده هم‌معنایی ضمنی میان آن‌ها، در نظر گرفته نشدن یک معنی نسبی و تخصیص آن معنی نسبی به دو فعل ساده و متناظر صوری-معنایی مرکب آن بود؛ اما هم‌معنایی تقریبی، هم‌معنایی بافت‌مقید، هم‌معنایی نسبی، هم‌معنایی تحلیلی و یا هم‌معنایی توصیفی و نیز هم‌معنایی گزاره‌ای از انواع هم‌معنایی بودند که میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار بود.

دلایل برقراری هم‌معنایی تقریبی رفتار نحوی متفاوت افعال، به دلیل ویژگی‌های معنایی متفاوت آن‌ها و تفاوت در دامنه باهم‌آیی آن‌ها ذکر شد. وجود هم‌معنایی بافت‌مقید از آن‌رو میان متناظرهای مورد بررسی در نظر گرفته شد که این افعال تنها در بافت‌های مشخصی می‌توانند معادل معنایی یکدیگر به‌شمار آیند که این امر، خود، دلیلی بر برقراری هم‌معنایی تقریبی میان آن‌ها بود. دلیل وجود هم‌معنایی نسبی میان افعال مورد بررسی عدم تناظر یک‌به‌یک شمار معانی آن‌ها دانسته شد و ملاحظه شد که این عدم تناظر، سبب می‌شود با کاربرد یکی از افعال به‌جای دیگری، بافتی به‌وجود آید که بافتی مبهم به‌شمار آید؛ زیرا مشخص نخواهد بود کدامیک از معانی فعل به‌کاررفته در بافت مدنظر بوده است (ر.ک. ۳-۳). دلیل برقراری هم‌معنایی گزاره‌ای میان فعل‌های ساده و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها به وجود آمدن استلزام معنایی میان جمله‌هایی بود که این متناظرها در آن جمله‌ها به‌کاررفته بودند. در نهایت، از آنجا که متناظر صوری-معنایی مرکب فعل ساده، توصیفی از معنی آن، به‌ویژه در چهارچوب رویکرد شناختی به معنی، به‌دست می‌دهد، می‌توان به برقراری هم‌معنایی توصیفی نیز میان این متناظرها قائل بود. همان‌گونه که در بخش ۳-۵ ملاحظه شد، هم‌معنایی تحلیلی تا حد بسیاری با هم‌معنایی توصیفی هم‌پوشانی دارد و از این‌رو میان افعال مورد بررسی، هم‌معنایی توصیفی نیز برقرار است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Gilbert Lazard
2. Ann K. S. Lambton
3. Gernot L. Windfuhr
4. Adele Goldberg
5. John Mace
6. Stefan Müller
7. semantic reduction
8. semantic increase
9. heavy verb (HV)
10. light verb
11. copula verb
12. context-dependent synonymy
13. analytical synonymy
14. implied synonymy
15. partial synonymy
16. near synonymy
17. absolute synonymy
18. semantic fields
19. descriptive synonymy
20. asymmetrical entailment
21. symmetrical
22. propositional synonymy
23. minimal
24. background
25. total synonymy
26. partial synonymy
27. value
28. colloquial range

۷. منابع

- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*. ج ۸، چ ۱. تهران: سخن.
- پالمر، فرانک (۱۳۸۵). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کورش صفوی. چ ۴. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۸۶). *آشنایی با معنی‌شناسی*. تهران: پژواک کیوان.



- (۱۳۹۱). نوشته‌های پراکنده. دفتر اول: معنی‌شناسی. تهران: علمی.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۷۶). فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی. چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۰). «مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنی‌شناسی مفهومی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی). د ۲. ش ۱-۱۷.
- عموزاده، محمد و فاطمه بهرامی (۱۳۹۱). «ساخت افعال سبک بر اساس زبان‌شناسی شناختی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی). د ۳. ش ۴. صص ۱۶۹-۱۹۱.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- لاینز، جان (۱۳۹۱). درآمدی بر معنی‌شناسی زبان. ترجمه کورش صفوی. تهران: علمی.
- معین، محمد (۱۳۵۳). فرهنگ فارسی. ج ۶. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه. چ ۱. تهران: نیلوفر.

References:

- Abdolkarimi, S. (1390). "Passivization of Persian compound verbs from a semantic point of view and the conceptual semantics theory". *Language Related Research*. No. 2. pp 1-17 [In Persian].
- Amoozadeh, M. & F. Bahrami (2012). "Construction of light verbs in terms of cognitive linguistics". *Language Related Research*. No. 4. pp 169-191. [In Persian].
- Anvari, Hassan et al. (2002). *Sokhan Dictionary*. 8 Vols. 1st Edition. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Croft, W. & A. Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. 1st Edition. UK: Cambridge University Press.
- Cruse, A. (2004). *Meaning in Language*. 2nd Edition. UK: Oxford University Press.
- Lazard, G. (2005). *Contemporary Persian Grammar*. Translated by: Mahasti Bahreyni. Tehram: Hermes [In Persian].

- Löbner, S. (2002). *Understanding Semantics*. London: Arnold.
- Lyons, J. (2012). *Linguistic Semantics: An Introduction*. Translated by: Koorosh safavi. 1st. Edition. Tehran: Elmi [In Persian].
- Moin, M. (1974). *Persian Dictionary*. 6 Vols. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Najafi, A. (1999). *Persian Colloquial Dictionary*. 1st. Edition. Tehran: Niloofar. [In Persian].
- Palmer, F. (2006). *Semantics: A New Outline*. Translated by: Koorosh Safavi. 4th Edition. Tehran: Maad [In Persian].
- Saeed, J. I. (2003). *Semantics*. 2nd. Edition. UK: Blackwell. Oxford.
- Safavi, K. (2004). *An Introduction to Semantics*. 2nd Edition. Tehran: Sooreye Mehr [In Persian].
- ----- (2007). *Getting Familiar with Semantics*. Tehran: Pedjvak-e Keyvan. [In Persian].
- ----- (2012). *Scattered Writings: 1st. Vol.: Semantics*. Tehran: Elmi [In Persian].
- Tabatabayi, A. (1997). *Simple Verb and Word Formation*. 1st. Edition. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi [In Persian].

۸. پیوست

فهرست فعل‌های ساده فارسی و متناظرهای صوری - معنایی مرکب آن (برگرفته از فرهنگ سخن)

- ۱- آبییدن - آب دادن
 ۲- آجیدن (آزیدن / آژندن / آژندن) [فروبردن سوزن، نشتر و مانند آن در چیزی] - آجیده (دوزی) کردن
 ۳- آراستن - آراسته کردن
 ۴- آراماندن / آرامانیدن - آرام کردن / آرامش بخشیدن
 ۵- آرامیدن / آرمیدن - آرامش یافتن / - آرام گرفتن
 ۶- آراییدن - آرایش کردن / آرایش دادن
 ۷- آزاردن / آژردن - آزار دادن / آزار رساندن
 ۸- آزمودن - آزمایش کردن / آزمون کردن
 ۹- آساییدن / آسودن - آسایش یافتن
 ۱۰- آشفتن (آشبییدن) - آشفته کردن
 ۱۱- آشوبانیدن (آشوبیدن / آشوردن / آشوفتن) - آشوب (بر پا) کردن
 ۱۲- آشکاریدن - آشکار کردن
 ۱۳- آغاردن / آغاریدن [خیس کردن، مرطوب کردن] - آغار کردن
 ۱۴- آغازیدن - آغاز کردن / آغاز نهادن (معادل آغاز کردن به کار می‌رود)
 ۱۵- آغالیدن / آغالاندن [تحریک کردن] - آغال کردن
 ۱۶- آغشتن - آغشته کردن
 ۱۷- آکندن (آگندن) - آکنده کردن / آکنده ساختن
 ۱۸- آگاهاندن / آگاهانیدن / آگاهیدن - آگاه کردن / آگاه ساختن
 ۱۹- آگاهیدن / آگهیدن - آگاهی یافتن
 ۲۰- آلابیدن / آلودن - آلوده کردن
 ۲۱- آلودن - آلوده ساختن
 ۲۲- آماردن / آماریدن - آمار گرفتن، آمارگیری کردن
- ۲۳- آماسیدن (آماهیدن) - آماس کردن
 ۲۴- آموختن - آموزش دادن / آموزش دیدن
 ۲۵- آموزاندن / آموزانیدن - آموزش دادن
 ۲۶- آمودن [آراسته کردن] - آموده کردن
 ۲۷- ۱- آمیختن - آمیزش دادن
 ۲- آمیختن - آمیز کردن / آمیزش کردن / آمیزش داشتن
 ۲۸- آویختن - آویزان کردن
 ۲۹- ارزانیدن - ارزانی داشتن
 ۳۰- ارزیدن - ارزش داشتن
 ۳۱- اکسیدن - اکسید کردن
 ۳۲- افتادن / افتیدن - افت کردن
 ۳۳- افراختن - افراشته کردن
 ۳۴- افروزاندن / افروزانیدن - افروزان کردن
 ۳۵- افزودن - افزایش دادن / افزون کردن
 ۳۶- افساییدن - افسون کردن
 ۳۷- افسردن - افسرده کردن
 ۳۸- افشاردن - افشار دادن
 ۳۹- افشاندن (اوشاندن) - افشان کردن
 ۴۰- افشردن - افشرده کردن
 ۴۱- القایدن - القا کردن
 ۴۲- انباردن / انباریدن - انبار کردن
 ۴۳- انباشتن - انباشته / انباشت کردن
 ۴۴- انبوهیدن - انبوه کردن
 ۴۵- انجامیدن - انجام دادن / به انجام رساندن
 ۴۶- انداختن - اندازه گرفتن (بینداخت باید، پس آنگه برید (فردوسی: ۲۴۴۹)) / اندازه کردن
 ۴۷- اندودن / انداییدن - اندود کردن
 ۴۸- اندوختن - اندوخته کردن
 ۴۹- اندیشیدن - اندیشه کردن
 ۵۰- انکاردن / انکاریدن / انکاشتن [فرض کردن]

- ۷۶- پالودن - پالوده کردن
- ۷۷- پختن - پخت کردن (در مورد نان در نانوايي) / پخت‌وپز کردن
- ۷۸- پخسانیدن / پخسیدن [لاغر و ضعیف کردن از اندوه و رنج] - پخسان کردن
- ۷۹- پخشیدن - پخش کردن
- ۸۰- پذیرفتن - پذیرش کردن / پذیرفت کردن (هرچه مقربان حضرت وسیلت می‌جستند، فایده نبود تا رودکی را پذیرفت‌ها کردند).
- ۸۰- پذیرفتن - پذیرش دادن
- ۸۱- پراکندن / پراگندن - پراکنده کردن / پراکنده ساختن
- ۸۲- پراندن / پرانیدن - پر دادن
- ۸۳- پرتابیدن - پرتاب کردن
- ۸۴- پرداختن / پرداختن - پرداخت کردن
- ۸۵- پردازیدن - پردازش کردن
- ۸۶- پروریدن / پروریدن - پرورده / پروریده ساختن / پروردن کردن / پرورش دادن
- ۸۷- پروراندن - پرورش دادن
- ۸۸- پرستیدن - پرستش کردن
- ۸۹- پرسیدن - پرسش کردن
- ۹۰- پریدن - پرش کردن
- ۹۰- پریدن - پر زدن
- ۹۱- پرواسیدن (پرواسیدن) [لمس کردن / دست زدن] - پرواس کردن / پرواس کردن
- ۹۲- پروراندن - پرورش دادن
- ۹۳- پرهیختن / پرهیزیدن - پرهیز کردن
- ۹۴- پریشیدن - پریشان کردن
- ۹۵- پزاندن / پزاندیدن - پخت‌وپز کردن
- ۹۶- پژمردن - پژمرده کردن
- ۹۷- پژمراشدن - پژمریده کردن
- ۵۱- انگيختن - (بر)انگيخته کردن
- ۵۲- انگيزانیدن [حرکت دادن و از جای جهانیدن اسب و مانند آن] (مرکب‌بان بادرفتار را به جانب آن طایفه انگیز داده، داخل آن سپاه گردید) - انگیز دادن
- ۵۳- انگيزیدن - انگیزه دادن
- ۵۴- باختن [بازی کردن] - بازی کردن
- ۵۵- یازیدن - بازی کردن
- ۵۶- یافتن - یافتگی کردن
- ۵۷- بخشاییدن - بخشایش کردن
- ۵۸- بخشودن [ترحم کردن] - بخشایش آوردن
- ۵۹- بخشیدن - بخشش کردن / بخشندگی کردن
- ۶۰- برشتن - برشته کردن
- ۶۱- برقیدن - برق زدن
- ۶۲- بریدن - برش زدن / برش دادن
- ۶۳- بستن [پیوند دادن، متصل کردن] - بند کردن
- ۶۴- بسیجیدن / بسیجیدن - بسیج کردن
- ۶۵- بسیجیدن / بسیجیدن [آماده کردن] - بسیج داشتن
- ۶۶- بسیدن - بس کردن
- ۶۷- بشولیدن [آشفته کردن، برهم زدن] - بشولیده کردن
- ۶۸- بشکلیدن - شکل دادن
- ۶۹- بلعیدن - بلع داشتن
- ۷۰- بندیدن - بند زدن
- ۷۱- بوسیدن - بوسه زدن / بوسه کردن
- ۷۲- بویانیدن / بویانیدن - بو رساندن
- ۷۳- بوییدن - بو کردن / بو کشیدن
- ۷۴- پاسیدن [لمس کردن] - پاس کردن
- ۷۵- پالاییدن - پالایش کردن

- ۹۸- پژولاندن / پژولانیدن / پژولیدن [آشفته
کردن] - پژولیده کردن
- ۹۹- پژوهیدن - پژوهش کردن
- ۱۰۰- پسندیدن - پسند کردن
- ۱۰۱- پشنجیدن / پشنجیدن [پاشیدن و پراکندن] -
پشنگ کردن / پشنگ زدن
- ۱۰۲- پشولاندن / پشولانیدن / پشولیدن -
پشولیده کردن
- ۱۰۳- پفیدن - پف کردن
- ۱۰۴- پلاساندن - پلاسیده کردن
- ۱۰۵- پلقیدن / پلغیدن - پلق (پلق) / پلغ (پلغ) زدن
- ۱۰۶- پناهیدن - پناه بردن
- ۱۰۷- پوزیدن - پوزش خواستن
- ۱۰۸- پوساندن / پوسانیدن - پوسیده کردن
- ۱۰۹- پوشیدن / پوشاندن / پوشانیدن [پنهان
کردن] - پوشیده داشتن
- ۲-۱۰۹- پوشاندن / پوشانیدن [زیر نفوذ، تأثیر،
یا قدرت عمل خود قرار دادن] - پوشش دادن
- ۱۱۰- پویاندن / پویانیدن - پویه کردن
- ۱۱۱- پیچاندن / پیچانیدن - پیچ دادن
- ۱-۱۱۲- پیچیدن [دشوار کردن] - پیچیده کردن
- ۲-۱۱۲- پیچیدن - پیچ خوردن / پیچش داشتن
- ۱۱۳- پیراستن - پیراسته کردن
- ۱۱۴- پیراگندن [پراکنده کردن] - پیراکنده کردن
- ۱۱۵- پیراییدن - پیرایش کردن
- ۱۱۶- پیشامدن - پیشامد کردن
- ۱-۱۱۷- پیوستن - پیوست کردن
- ۲-۱۱۷- پیوستن - پیوند دادن
- ۱۱۸- پیونداندن / پیوندانیدن - پیوندش کردن
- ۱۱۹- پیونیدن - پیوند دادن
- ۱۲۰- تاباندن / تاواندن / تابانیدن / تاوانیدن [به
هم پیچیدن] - تاب دادن
- ۱۲۱-۱- تابیدن (تاویدن) [بیچ خوردن] - تاب
خوردن
- ۲-۱۲۱- تابیدن (تاویدن) - تابش داشتن
- ۱-۱۲۲- تاختن [سواره با سرعت رفتن] - تاخت
کردن / تاختن کردن / تاختوتاز کردن
- ۲-۱۲۲- تاختن [حمله و هجوم بردن] - تاخت
آوردن / تاختن آوردن / تاخت بردن / تاختن بردن
- ۱۲۳- تاراندن / تارانیدن - تار و مار کردن
- ۱۲۴- تازاندن - به تاخت / تاختن (در) آوردن
- ۱۲۵- تاسدن [تیره و تار کردن] - تاسیده کردن
- ۱۲۶- تباهیدن - تباه کردن
- ۱۲۷- تپیدن - تپش داشتن
- ۱۲۸- تراشاندن / تراشانیدن / تراشیدن - تراش
دادن / تراش کردن
- ۱۲۹- تراویدن - تراوش کردن / تراوش دادن
- ۱۳۰- ترسیدن - ترس داشتن
- ۱۳۱- ترشاندن / ترشانیدن - ترش کردن
- ۱۳۲- تفتاندن - تفت دادن
- ۱۳۳- تفتن / تفتانیدن - تفت دادن
- ۱۳۴- تفساندن / تفسانیدن [حرارت دادن، داغ
کردن] - تفسیده کردن
- ۱۳۵- تفیدن - تف کردن
- ۱۳۶- تکاندن / تکانیدن - تکان دادن
- ۱۳۷- تلخاندن / تلخانیدن - تلخ کردن
- ۱۳۸- تلکیدن - تلکه کردن
- ۱۳۹- تندیدن - تندی کردن
- ۱۴۰- توانستن - توانایی داشتن
- ۱۴۱- تهیدن - تهی کردن
- ۱۴۲- تیزیدن - تیز دادن
- ۱۴۳- تیغیدن - تیغ زدن
- ۱۴۴- جُستن - جستجو کردن

آوردن	۱۴۵- جستن - جست زدن / جهش کردن
۱۷۰- خریدن - خرید کردن / خریداری کردن	۱۴۶- جفتیدن - جفت کردن
۱۷۱- خُریدن - خرخر کردن	۱۴۷- جنباندن / جنبانیدن - به جنبش (در) آوردن
۱۷۲- خستن - خسته کردن	۱۴۸- جنبیدن - جنب خوردن
۱۷۳- خشکاندن / خشکانیدن - خشک کردن / خشکیده کردن	۱۴۹- جنگیدن - جنگ کردن / جنگ آوردن / جنگ جستن
۱۷۴- خفتن (خفسیدن) - به خواب رفتن	۱۵۰- جوشاندن - جوش دادن / جوش آوردن / به جوشش آوردن
۱۷۵- خماندن / خمانیدن - خم کردن	۱۵۱- جوشیدن - جوش خوردن
۱۷۶- خموشیدن - خاموش ماندن	۱۵۲- جهانندن / جهانیدن - جهش دادن / به جهش آوردن
خندانن / خندانیدن - به خنده آوردن / (به) خنده انداختن	۱۵۳- ۱- جهیدن - جهش کردن / جست زدن
۱۷۷- خواباندن / خوابانیدن (خوابنیدن) - خواب کردن	۲- ۱۵۳- جهیدن - جهش داشتن
۱۷۸- خوابیدن - (به) خواب رفتن	۱۵۴- چاییدن - چایمان کردن
۱۷۹- خواستن (خواهستن) - خواهش کردن / خواهش داشتن	۱۵۵- چراندن / چرانیدن - (به) چرا بردن
۱۸۰- خواندن [آواز خواندن] - خوانندگی کردن	۱۵۶- چرباندن / چربانیدن - چرب کردن
۱۸۱- خوراندن - به خورد دادن	۱۵۷- چرتیدن - چرت زدن
۱۸۲- خیساندن - خیس کردن	۱۵۸- چرخاندن / چرخانیدن - به چرخش درآوردن / چرخ دادن
۱۸۳- درخشیدن - درخشش داشتن	۱۵۹- چرخیدن - چرخ زدن / چرخ خوردن
۱۸۴- درنگیدن - درنگ کردن	۱۶۰- چریدن - چرا کردن / چره کردن (چره = آنچه چریده می‌شود)
۱۸۵- درویدن - درو کردن	۱۶۱- چروکاندن - چروک کردن / چروک دادن
۱۸۶- دزدیدن - دزدی کردن	۱۶۲- چروکیدن - چروک خوردن
۱۸۷- دوختن - دوخت زدن	۱۶۳- چزاندن / چزانیدن - چز دادن
۱۸۸- دوییدن [فعالیت کردن، اقدام کردن برای انجام شدن کاری] - دوندگی کردن / دو زدن	۱۶۴- چکیدن - چکه کردن
۱۸۹- دیویدن - دیر کردن	۱۶۵- خاراندن / خارانیدن - خارش دادن
۱۹۰- راستاندن - راست کردن	۱۶۶- خاریدن - خارش داشتن / خارش کردن
۱۹۱- رزمیدن - رزم کردن	۱۶۷- خراشانندن / خراشیدن (شکلیدن) - خراش دادن / خراشیده کردن
۱۹۲- رسیدن (به امور) - رسیدگی کردن	۱۶۸- خرامیدن - خرامان رفتن
۱۹۳- رشتن - رشته کردن	۱۶۹- خروشانندن / خروشانیدن - به خروش آوردن
۱۹۴- رقصیدن - رقص کردن	



- ۱۹۵- رقصاندن / رقصانیدن - به رقص آوردن
 ۱۹۶- رماندن / رمانیدن - رم دادن
 ۱۹۷- رمیدن - رم کردن
 ۱۹۸- رنجاندن / رنجانیدن - رنج دادن
 ۱۹۹- رنجیدن - رنج بردن / رنج دیدن
 ۲۰۰- رنیدن - رنده کردن
 ۲۰۱- رواندن / روانیدن - روان کردن
 ۲۰۲- روییدن - رویش یافتن
 ۲۰۳- رهاندن / رهانیدن - رها کردن / رهایی دادن / به‌رهایی رساندن / رهایی بخشیدن / رها ساختن
 ۲۰۴- رهیدن - رهایی یافتن
 ۲۰۵- ریختن / ریزیدن - ریزش کردن
 ۲۰۶- ریسیدن - ریسندهی کردن
 ۲۰۷- زادن - زاری کردن / زادوولد کردن
 ۲۰۸- زاریدن - زار زدن / زاری کردن
 ۲۰۹- زاییدن - زایمان کردن
 ۲۱۰- ژولیدن - ژولیده کردن
 ۲۱۲- ۱- ساختن / سازیدن [مدارا کردن] - سازش کردن
 ۲۱۲- ۲- ساختن / سازیدن - ساخت و ساز کردن / ساخته کردن / سازندگی کردن
 ۲۱۳- ساییدن - ساییده کردن
 ۲۱۴- سپوختن / سپوزاندن / سپوزانیدن [امروز و فردا کردن، تأخیر کردن] - سپوز کردن
 ۲۱۵- ستودن - ستایش کردن
 ۲۱۶- ستوهاندن / ستوهانیدن - به ستوه آوردن
 ۲۱۷- ستوهیدن - به ستوه آمدن
 ۲۱۸- ستیزیدن - ستیز کردن / ستیز گرفتن
 ۲۱۹- سراندن / سرانیدن - سر دادن
 ۲۲۰- سرودن / سراییدن - سروده ساختن
 ۲۲۱- سریدن - سرخوردن
 ۲۲۲- سکتاندن - سکته دادن
 ۲۲۳- سنجیدن - سنجش کردن
 ۲۲۴- سوختن - سوزش داشتن
 ۲۲۵- سوزاندن / سوزانیدن - سوزیده کردن
 ۲۲۶- شاندن - شانه کردن
 ۲۲۷- شایستن (شاییدن) - شایستگی داشتن
 ۲۲۸- شتابیدن / شتافتن (شتاویدن) - شتاب کردن
 ۲۲۹- شخاییدن (شخودن) [مجروح کردن] - شخوده کردن
 ۲۳۰- شستن - شستشو دادن / شستشو کردن
 ۲۳۱- شکافتن / شکافیدن (کافیدن) - شکاف دادن / شکاف زدن
 ۲۳۲- شکافتن / شکافیدن - شکاف خوردن
 ۲۳۳- شکریدن - شکار کردن
 ۲۳۴- شکفاندن / شکفانیدن / شکفتن / شکفیدن - شکوفا کردن
 ۲۳۵- شکنجیدن - شکنجه کردن / شکنجه دادن
 ۲۳۶- شکوفاندن / شکوفانیدن - شکفته کردن
 ۲۳۷- شکوفیدن - شکوفه کردن / شکوفه دادن
 ۲۳۸- شکوهیدن (شکوهیدن) - شکوه داشتن
 ۲۳۹- شکیبیدن (شکیفتن / شکیفتن) - شکیبایی کردن / شکیب آوردن
 ۲۴۰- شکفتن / شکفتیدن - به شگفت آمدن
 ۲۴۱- شلیدن - شل زدن
 ۲۴۲- شماردن / شماریدن / شمارش کردن
 ۲۴۳- شمردن - به شمار آوردن
 ۲۴۴- شناختن / شناسیدن - شناسایی کردن / شناس کردن
 ۲۴۵- شناختن - شناسایی گرفتن
 ۲۴۶- شناساندن / شناسانیدن - شناسا کردن

- ۲۴۷- شویتیدن - شوت زدن / شوت کردن
 ۲۴۸- شنودن (شندن / شنفتن / شنیدن) - شنود کردن
 ۲۴۹- شوراندن / شورانیدن - به شورش آوردن
 ۲۵۰- شوریدن - شورش کردن
 ۲۵۱- شیفتن - شیفته کردن
 ۲۵۲- صافیدن - صاف کردن
 ۲۵۳- صرفیدن - صرف داشتن / صرف کردن
 ۲۵۴- طرازیدن - طرازیده کردن
 ۲۵۵- طلبیدن - طلب کردن
 ۲۵۶- غارتیدن - غارت کردن
 ۲۵۷- غرنبیدن - غر زدن (غرنبیده‌ایم و دم زده‌ایم که با وی هم‌کلام نمی‌شویم)
 ۲۵۸- غریدن - غرش کردن
 ۲۵۹- غریویدن - غریو کردن / غریو داشتن
 ۲۶۰- غلتانیدن / غلتانیدن - غلت دادن
 ۲۶۱- غلتیدن - غلت خوردن / غلت زدن
 ۲۶۲- فتالیدن [پراکندن] - فتالیده کردن
 ۲۶۳- فراختن - فراخ کردن
 ۲۶۴- فرجامیدن - به فرجام رساندن
 ۲۶۵- فرسودن / فرسویدن - فرسوده کردن
 ۲۶۶- فرمودن - فرمایش کردن
 ۲۶۷- فروختن - فروش کردن
 ۲۶۷- فروختن - به فروش رساندن
 ۲۶۸- فرهیختن - فرهیخته کردن
 ۲۶۹- فریباندن / فریبانیدن - فریب دادن
 ۲۷۰- فریبیدن / فریفتن (فرهیبدن / فرهیفتن) - فریب دادن
 ۲۷۱- فشاردن - فشار دادن
 ۲۷۲- فشردن - فشرده کردن
 ۲۷۳- فلسفیدن - فلسفه بافتن
 ۲۷۴- فهماندن / فهمانیدن - تفهیم کردن
 ۲۷۵- فهمیدن (فهمستن) - فهم کردن
 ۲۷۶- قاپیدن - قاپ زدن
 ۲۷۷- قطبیدن - قطبش داشتن
 ۲۷۸- قلیدن - قل زدن
 ۲۷۹- قیلولیدن - قیلوله کردن
 ۲۸۰- کاویدن (کابیدن / کابانیدن) - کاوش کردن
 ۲۸۱- کاستن / کاهاندن / کاهانیدن / کاهیدن - کاهش دادن
 ۲۸۲- کراشیدن [آشفته و پریشان کردن] - کراشیده کردن
 ۲۸۳- کشانیدن / کشانیدن - کشانیدن کردن [کشیدن]
 ۲۸۴- کشتن / کاشتن - کشت کردن
 ۲۸۵- کشتن - کشتش کردن / کشتار کردن
 ۲۸۶- کشفتن [پراکندن] - کشفته کردن
 ۲۸۷- کفیدن [شکافتن] - کفیده کردن
 ۲۸۸- کوبیدن / کوفتن - کوبیده / کوفته کردن
 ۲۸۹- کوچاندن - کوچ دادن
 ۲۹۰- کوچیدن - کوچ کردن
 ۲۹۱- کوشیدن - کوشش کردن
 ۲۹۲- گالیدن [فریاد زدن] - گال دادن / گال زدن
 ۲۹۳- گداختن / گدازیدن - گداخته / گدازیده کردن
 ۲۹۴- گذرانیدن / گذرانیدن - گذران کردن
 ۲۹۵- گذرانیدن - گذر دادن
 ۲۹۶- گذشتن - گذر کردن
 ۲۹۶- گذشتن - گذشت کردن
 ۲۹۷- گراییدن (گراهیدن) - گرایش داشتن
 ۲۹۸- گرداندن / گردانیدن - (به) گردش بردن
 ۲۹۸- گرداندن / گردانیدن - به گردش (در) آوردن / گردش دادن
 ۲۹۹- گردیدن - گشت زدن / گردش کردن

- ۳۰۰- گریانیدن / گریانیدن - به گریه آوردن / (به) گریه انداختن
- ۳۰۱- گریختن - گریز کردن
- ۳۰۲-۱- گریزانیدن / گریزانیدن - گریزان کردن
- ۳۰۲-۲- گریزانیدن / گریزانیدن - گریز دادن
- ۳۰۳- گزایدیدن / گزیدن - گزایش کردن
- ۳۰۴- گریستن / گرییدن - گریه کردن
- ۳۰۵- گزیدن - گزینش کردن / گزیده کردن / گزین کردن
- ۳۰۶- گسترانیدن / گسترانیدن - گسترانیده کردن
- ۳۰۷- گستریدن / گستریدن - گسترده کردن
- ۳۰۸- گسستن - گسست دادن
- ۳۰۹- گسیلیدن - گسیل کردن / گسیل داشتن / گسیل دادن
- ۳۱۰- گشاییدن / گشودن - گشوده کردن
- ۳۱۱-۱- گشتن - گردش کردن
- ۳۱۱-۲- گشتن - گشت زدن
- ۳۱۲- گفتن - گفت زدن
- ۳۱۳- گمانیدن - گمان کردن / گمان بردن
- ۳۱۴- گوشیدن - گوش کردن
- ۳۱۵- گیجیدن - گیج خوردن
- ۳۱۶- لاسیدن - لاس زدن
- ۳۱۷- لافیدن - لاف زدن
- ۳۱۸- لخشاندن [لغزاندن] - به لخشش (در) آوردن
- ۳۱۹- لرزانیدن / لرزانیدن - به لرزه (در) آوردن
- ۳۲۰- لرزیدن - به لرزه افتادن
- ۳۲۱- لغزاندن / لغزاندن - لغزان کردن / به لغزش انداختن
- ۳۲۲- لقییدن - لق زدن / لق خوردن
- ۳۲۳- لمیدن - لم دادن
- ۳۲۴- لنجیدن [با ناز راه رفتن] - لنجه رفتن
- ۳۲۵- لنگیدن - لنگ زدن
- ۳۲۶- لولیدن - لول زدن
- ۳۲۷- لهانیدن / لهانیدن / لهیدن - له کردن / لهیده کردن
- ۳۲۸- لیزانیدن / لیزانیدن - لیز دادن
- ۳۲۹- لیزیدن - لیز خوردن
- ۳۳۰- لیسیدن - لیس زدن
- ۳۳۱- ماسانیدن - ماسیده کردن
- ۳۳۲- مالانیدن / مالانیدن / مالیدن - مالش کردن / مالش دادن
- ۳۳۳- مانستن / مانیدن - مانستگی کردن / مانندگی داشتن
- ۳۳۴- مکیدن - مک زدن
- ۳۳۵- منکیدن - منگ کردن
- ۳۳۶- موییدن - مویه کردن
- ۳۳۷- نازیدن - ناز کردن / ناز آوردن
- ۳۳۸- نالیدن - ناله کردن / نالش کردن / ناله زدن / ناله کشیدن
- ۳۳۹-۱- نامیدن - نام نهادن / نام گذاشتن
- ۳۳۹-۲- نامیدن - نام گرفتن
- ۳۴۰- نثاریدن - نثار کردن
- ۳۴۱- نشستن - نشست کردن (در مورد بخشی از ساختمان؛ مثلا دیوار یا سقف)
- ۳۴۲- نفریدن - نفرین کردن
- ۳۴۳- نکوهیدن - نکوهش کردن
- ۳۴۴- نگاریدن - نگارش کردن
- ۳۴۵- نگرستن [توجه کردن] - نگرش [توجه] کردن
- ۳۴۶-۱- نمایانیدن / نمایانیدن - نمایان کردن
- ۳۴۶-۲- نمایانیدن / نمایانیدن - نمایش دادن
- ۳۴۷-۱- نمودن [آشکار کردن] - نمایان کردن

۳۴۷-۲- نمودن [اشاره کردن] - نمودن [اشاره]

کردن

۳۴۸- نواختن - نوازندگی کردن

۳۴۹- نوازیدن - نوازش کردن

۳۵۰- نوشیدن - نوش کردن

۳۵۱- نویدن - نو کردن

۳۵۲- نهفتن - نهفته داشتن

۳۵۳- نیوشیدن [گوش کردن] - نیوشه کردن /

نیوشیده داشتن

۳۵۴- وزاندن / وزانیدن - به وزش (در) آوردن

۳۵۵- وشتن [رقصیدن] - وشتن کردن [رقص

کردن]

۳۵۶- ویراستن - ویرایش کردن

۳۵۷- هراساندن / هراسانیدن - هراسان کردن

۳۵۸- هراسیدن (سه‌میدن) - هراس داشتن

۳۵۹- هواساندن / هواسانیدن [پژمراندن] -

هواسیده کردن

۳۶۰- یابیدن / یافتن (یاویدن) - یافت کردن

۳۶۱- یارستن - یارایی داشتن

۳۶۲- ۱- یازیدن - یازش کردن

۳۶۲- ۲- یازیدن - یاز کردن

۳۶۳- یونیدن - یونیده کردن / یونیده ساخت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی